

پنجم آقای مصطفی طباطبائی
مستشار فرهنگی ایران در هند

اسدالله غالب

گفتنی نیست که بر غالب ناکام چه رفت
میتوان گفت که این بنده خداوندند داشت
(غالب)

در دوره پادشاهان مغول بخصوص در عهد اکبر هم آهنگی عجیبی در روابط فرهنگی هند و ایران پدیدار گشت که در دوره تاریخ بینظیر است. گومی زیب و آرایش، شکوه و بزرگی دربار شهریاران ایران بدر بارشاهان مغول انتقال یافته بود. بسیاری از ایرانیان هند را مبین دوم خود قرار داده، در این سرزمین اقامت کردند و در نتیجه ذوق شعر، ادب، موسیقی، معماری، نقاشی و سایر هنرهای زیبای ایرانیان با ذوق هندی آمیخته شد و يك تمدن نوینی بوجود آمد... باغهای بزرگ و دلگشا مانند باغ نسیم، باغ نشاط، رام باغ و چهار باغ و شالامار و بناهای مجال مانند کاخهای سلطنتی و قلعه های دهلی و اکبره و مسجد های بینظیر مانند مسجد مروارید و اکبره و مسجد جامع دهلی و اکبره و مقبره های بزرگ نظیر تاج ملل و اعتمادالدوله و سکندره و صد ها ساختمانهای دیگر برپا گردید. استادانی مانند امانت خان شیرازی، محمد کاظم تهرانی، میرزا سید علی تبریزی و عبدالصمد شیرین قلم از ایران به هند آمده و نمونه های عالی از هنر مندیهایی خود بیادگار گذاردند.

اگره

شهر اکبره که در زمان مغول اکبر آباد نامیدم همیشه بهترین و عالیترین کانون فرهنگی و تمدن هند گردید و همانطور که شاهکارهای صنعتی مهمی در آن شهر بوجود می آمد شعرا و سخنوران نامی نیز در دربار آن پادشاهان پرورش می یافتند. زبان فارسی که چند قرن قبل زبان رسمی دربار شاهان هند بود در عهد سلاطین مغول بخصوص اکبر، جهانگیر و شاهجهان باوج ترقی خود رسید. آن شهریاران باندازه ای هنر پرور و ادب دوست بودند که شعرای ایران باتمام دشواریهایی که در مسافرت آن عصر وجود داشت دسته دسته بار سفر هند می بستند و عده ای نیز قصیده ها و غزلهای سروده از راه دور بدربار پادشاهان هند می فرستادند. ابوالفضل در آئین اکبری مینویسد که: پنجاه و يك شاعر ایرانی ملازم دربار اکبر بودند... داراشکوه برای این يك بیت دانش مشهدی:

تاك و اسر سبز کن ای ابر نیسان در بهار قطره تامی میتواند شد چر الؤلوشود

صد هزار رویه با وصله داد، شاهجهان بخاطر يك قصیده دهان قدسی شاعر را پر از جواهر کرد. با بر با آنکه زبان مادریش ترکی بود بفارسی شعر خوب میگفت. بسیاری از کتابها از آنجمله **مهابهارت** بنام رزم نامه از سانسکریت بزبان فارسی ترجمه شد. با آنکه در آن دوره يك گنجینه از مثنوی و قصیده و غزل فارسی فراهم گشت ولی دوره پادشاهان مغول را باید عهد

غزل نامید، زیرا غزل سرایان در مضمون آفرینی، وسعت معانی و بختگی غزل را بعد کمال رسانیدند و شاید آخرین استاد این فن در آن عصر که آنرا دوره معاصرین مینامند میرزا اسدالله غالب است.

میرزا اسدالله غالب که چندی بمنصب ملك الشعرائی دربار بهادرشاه معین گردیده بود در ماه رجب سال ۱۲۱۲ هجری در شهر آگره تولد یافت، پدر بزرگ وی که از ترکان ساجوقی بود و بهند مهاجرت نموده بود بواسطه سواد کافی که داشت توانست خود را بدربار شاهان مغول نزدیک سازد. غالب پنج ساله بود که پدرش میرزا عبدالله بیگ در یکی از جنگها کشته شد و بیش از هشت سال از عمرش نمیگذشت که عمویش میرزا نصرالله بیگ نیز درگذشت. از این جهت مادرش بترتیب او همت گماشت و در اثر سرپرستی و مراقبت مادر بود که غالب علوم عصری از قبیل صرف و نحو فارسی و عربی، تاریخ، نجوم، فقه و تفسیر را نزد دانشمندی ایرانی بنام ملا عبدالصمد هرمزد فراگرفت. ملا عبدالصمد جهانگردی بود که برای گردش و سیاحت از ایران بهند آمده و مدت دو سال در شهر آگره اقامت کرده بود. غالب در بیشتر از نامه‌های خود او را استاد عالیقدر و از نژاد ساسان پنجم یاد میکند و در اثر تعلیمات همین استاد بود که در زبان فارسی مهارتی بسزا یافت و بمنهبت تشیع گروید و وی در سیزده سالگی دختر میرزا الهی بخش را که از بزرگان آگره و دارای جاه و مقام بود به‌سرری خود برگزید، ولی هیچوقت از زندگانی داخلی خود سعادتمند نبود. چنانکه در بیست و پنج سالگی مرتبه سوزناکی گفته و زناشومی را زنجیر اسارت خویش دانسته و حال خود را اینطور تشبیه میکند: مرغی در حال پرواز بود و پیش از آنکه اوج گیرد گرفتار دام بلا گردید. در پانزده سالگی از آگره بدهلی که آنرا شاهجهان آباد هم مینامیدند رهسپار شد، در دهلی روزگار خوشی نداشت و از جهت زندگی در زحمت بود و با آنکه مادرش گاهگاهی باو کمک میکرد ولی بدبختیها و ناکامیهای زیاد برایش رخ داد و از این جهت بیشتر اوقات خود را بیاده‌نوشی و قمار بازی بسر میبرد و رویمهرفته زندگانی او پر از اندوه و مصیبت، و درد و محنت بود. هفت فرزند نصیبش شد که همگی را در خردسالی از دست داد، میرزا عارف خواهرزاده‌اش را بفرزندگی گرفت، او هم جوانمرد شد. برادرش دیوانه شده و در اثر جنون درگذشت، طلبکاران از هر طرف او را زیر فشار قرار داده و در نتیجه قمار بازی به سه‌ماه زندانی محکوم گشت ... در یکی از نامه‌های خود مینویسد:

«آه از من! که مرا زیان زده و سوخته خرم آفریدند، نه بآئین نیاکان خویش سلطان سنجر دارای کلاه و کمری و نه بفرهنگ فرزنانگان پیش بوعلی آساعلم و هنری. گفتم درویش باشم و آزادانه ره سپرم، ذوق سخن که ازلی آورده بود راهزنی کرده مرا بدان فریفت که آئینه زدودن و صورت معنی نمودن نیز نمایان است... سر لشکر و دانشوری خرد نیست، صوفیگری بگذار و بسخن گستری روی آرزو، ناگزیر همچنان کردم و سفینه در بحر شعر روان، قلم علم شد بوتیرهای شکسته آبا قلم.»

بواسطه اختلافیکه بایکی از بستگانش پیدا کرده بود بقصد شکایت نزد نماینده دولت انگلیس در کلکته که در آن ایام مرکز حکومت بود از دهلی عزیمت نمود، درین راه چند

ماهی در لکنه و سر برد و قصیده‌ای در مدح غازی‌الدین حیدر گفت اما بواسطه سعایت صدراعظم بار نیافت و صله‌ای نصیبش نگردید. از این جهت بسی دلشکسته شد. شرح بدبختی و بیسروسامانی و دوری از یار و دیار را بزبان حال چنین بیان میکند :

چهره اندوده بگرد و مژه آغشته بخون	خود گواهم که ز دهلی به چه عنوان رفتم
اضطرار آئینه برد از جلای وطن است	به بدل رفتم از آن بقعه بل از جان رفتم
هم جگر تفته ز کین خواهی اغیار شدم	هم دل آزرده ز بی مهری خویشان رفتم
ایمن از قصه عیاری عیارانم	با چنین تجربه کز یاری یاران رفتم
منت از خویش باندازه طاقت دارم	که بدین بار المهای فراوان رفتم

مسافرت آن ایام کار دشواری بود و پیمودن راه بین دهلی و کلکته شاعر را بسیار فرسوده و ناتوان ساخت. پس از چندی از لکنه و بکانبور و از آنجا با کشتی کوچکی از روی رودخانه به الله آباد و از آنجا به بنارس و بعد بکلکته وارد گشت و پس از دو سال توقف و تحمل همه گونه سختی و بدبختی به دهلی مراجعت نمود. در اثر تحولاتیکه پیش آمده بود رفته رفته زبان اردو در هند جایگزین زبان فارسی میشد و از این جهت غالب قطعه‌ها و غزلیاتی باین زبان میگفت. چنانکه در آثار او اشعار زیادی که مصرع اول آن فارسی و دوم بزبان اردو یا بالعکس باشد دیده میشود. در همان اوقات قران بفارسی و کمی بعد به اردو ترجمه شد و چون صنعت چاپ به وسیله انگلیسها بهند رسیده بود بسیاری از کتابهای ادبی و تاریخی دیگر هم بچاپ برسد ..

غالب در بازگشت از کلکته چون غمین و افسرده خاطر بود حالت گوشه نشینی اختیار کرد. در سال ۱۸۵۷ بلوای معروف هند بر ضد انگلیسها برخاست و بیشتر مسلمانان در خطر افتادند و غالب نیز مدتی پنهان شده روزگاری در تنگدستی و بیچارگی بسر میبرد و دوستانش گاهگاهی از او دستگیری میکردند، تا آنکه سرانجام در اثر ضرف پیری و ناتوانی در سال ۱۸۶۹ میلادی بسن هفتاد و سه سالگی این جهان را بدرود گفت.

رساله جامع علوم انسانی چور نویسنده

«فضل خدا و مرحمت حلم و حوصله کتاب تمام شد و از چور نویسنده رهیدیم، فی ۱۱ محرم ۱۳۱۹». این جمله ایست که در پایان کتاب «چرا؟ یا بنجبت.» نگارش میرزا محمد حسین فروغی (ذکاء الملك) و ترجمه میرزا کاظم خان شیعی و میرزا محمد علی فروغی (ذکاء الملك دوم) از طرف چاپخانه افزوده شده و بطبع رسیده است.

معنای «اخیراً»!

«اخیراً، در ۱۸۷۰ بین فرانسه و پروس اختلافی در موضوع کورس اتفاق افتاده ...»

حقوق بین الملل عمومی

(درس آقای مظاهرس ۲۹۰ تا ۳۱۲ (۱۳۱۲))

چه حرفها!

«علم جغرافیا را از دیرباز جغرافی دانان بوجود آوردند ...»

«مجله فرهنگ نو شماره ۱ ص ۴۴»